



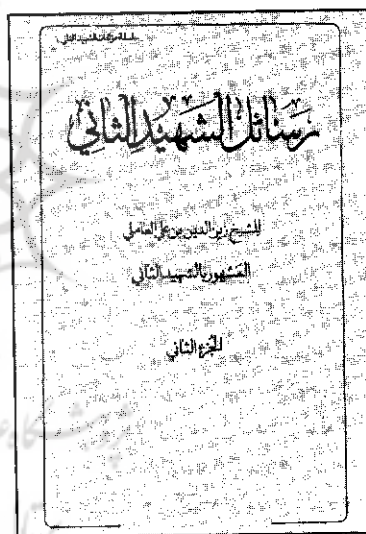
## ارمغانی از میراث شهیدثانی (قده)

○ جبریل شادان

مقدمه:

در شماره پیشین کتاب ماه، معرفی اجمالی از این کتاب ارائه گردید. آنچه در پی می آید رویکردی تحلیلی به کتاب است.

(کتاب ماه دین)



که فقط به درد سوختن می خورد و افسوس که باز هم دود آن چشمها را آزار می کند»<sup>۱</sup>.

متأسفانه از این «کتابهای نخواندنی» در میان مطبوعات و منشورات ریخته خامه متاخران و معاصران، کم نیست؛ و - با اندکی تسامح - می توان گفت: «در میان کتب ما مشرقیان، اگر کتابهای قابل خواندن و لایق استفاده کردن بجوئیم، باز همان کتب قدماست که مملو از فواید است.»<sup>۲</sup> به دست آوردن و خواندن کتابهای قدما نیز همواره کار آسانی نیست؛ زیرا بیشترین این نگارشها هنوز حتی یکبار نیز به طبع نرسیده و دسترسی به اصل یا تصویر دستنوشتهای آنها هم، اگر شدنی باشد، مستلزم صرف وقت و هزینه فراوان و - معمولاً - انتظارهای طولانی و ملال آور و مذلت کاغذبازی و رواندازی و... است. تازه باید دید پس از گذر از موانع من درآوردی و قوانین خود ساخته برخی کتابخانه ها، مثلاً تصویری که از فلان نسخه به دست شما می دهند خوانا هست یا نه؛ و...<sup>۳</sup> حکایت غلط نویسی های رونویسگران و نقص دستنوشتهها و مانند آن هم که حدیث عادی چنین تکاپوهایی است.

شاید بخواهید دامنه استفاده و انتخاب را تنگ تر کنید و به کتابهای چاپ شده قدما بسنده نمایید. ولی در این صورت هم چاپهای مغلوط و بازاری و آشفته ای که تنها به کار انباشتن جیب طابع عام می آیند و بس، طاق خواننده خواهند را طاق خواهند کرد.

با این مضایق تنها می توانید قلیلی از کتابهای صحیح و مضبوط و مورد اعتماد را که به حوزه علائق و مطالعات شما مربوط اند، انیس کنج تنهایی خویش بسازید و بازخوانی را - که بهتر است از بسیار خوانی<sup>۴</sup> - پیشه کنید.

در چنین حال و هوا و تنگنایی می توانید حدس بزنید وصول کتابی چون دفتر دوم رسائل شهید ثانی (قدس سره) که دوستی عزیز از شهر مقدس قم تحفه فرستاده است، چه شیرینی ناگفتنی و زائندالوصفی دارد.

امیرمؤمنان، امام علی بن ابی طالب - علیهماالسلام - فرموده است: «ان هذه القلوب تمل كما تمل الأبدان فابتغوا لها طرائف الحكمة»<sup>۵</sup>؛ و این دفتر دوم رسائل مشحون از طرائف حکمت است.

دفتر دوم رسائل مجموعه ای است متنوع در تفسیر و کلام و تراجم و رجال و اصول فقه و اخلاق که در هر یک از این ابواب یک یا دو یا سه رساله دارد. همچنین شماری از «اجازه ها» و «انتهاء ها» و «بلاغ ها» و پاره ای فوائد متفرقه را که از قلم شهید - قدس سره - تراوش نموده است، بدین مجموعه منضم ساخته اند.

○ رسائل شهید الثانی

○ زین الدین بن علی العاملی المشهور بالشهید الثانی (ج ۲)

○ المحقق: رضا المختاری

○ بوستان کتاب قم، ط. ۱، ۱۴۲۲ ق/ ۱۳۸۰ ش

تذکار:

۱. علامه ملامحسن فیض کاشانی - قدس الله روحه العزیز - «بعد از تحصیل عقاید حقه» یکی از آداب بیست و پنج گانه سلوک شرعی و زندگانی دین ورزانه را که «اخلال آن به هیچ وجه جایز نیست»، «صحبت عالم و سؤال از او و استفاده علوم دینی به قدر حوصله خود» می داند و به مؤمنان گوشزد می کند که باوردار رهرو «اگر چنین کسی نیابد و اعلم از خود نیز نیاید، با کتاب صحبت دارد...»<sup>۲</sup>.

البته «باید هوشیار بود، همه کتابی قابل خواندن نیست. بسا کتابها

دانشهای مدون نیست؛ و در این زمینه، مجرد فطرت انسانی و تبيينات شرعی که در کتاب و سنت متواتر و مشهور هست، کفایت می‌کند. (نگر: ص ۷۵۸).

از این منظر، هر ممکن، برهان است؛ هر آیت، حجت است؛ هر حدیث، دلیل است؛ فهم مقصود، یعنی استدلال، و هر عاقلی، در پایگاه استدلال‌گر قرار دارد. لازم نیست شخص «صغری» و «کبری» و «تالی» و «مقدم» را با این عبارات و اصطلاحات و عنوان‌ها بشناسد. (نگر: ص ۷۵۸).

وی می‌گوید: اگر کسی در میانه روز به بلوغ برسد، نماز آن روز بر وی واجب است؛ و در عین حال، نماز بدون ایمان صحیح نیست؛ و معلوم است که در چنین مقداری از زمان کسی فرصت آموختن علوم مدونتی مثل کلام و منطق را ندارد. بنابراین، اگر همان فطرت انسانی شخص و هدایت شرعی الهی، برای تحصیل اصول دین بسنده نباشد - چون تقلید در اصول دین جائز نیست - تکلیف ما لا یطابق پیش می‌آید (نگر: ص ۷۵۳ و ۷۵۴).

شهید، اگرچه کلام را یک «علم اسلامی» قلمداد می‌کند که متکلمان برای معرفت آفریدگار و صفات وی وضع نموده‌اند (نگر: ص ۷۵۹) و حتی خود در بعض نوشتارهایش به تبیین متکلمان هستی و آیین هستی آفرین می‌نشیند (نگر: صص ۷۲۷-۷۳۳)، با این همه، سهم قابل ملاحظه‌ای برای این علم در تحصیل ایمان لازم و کافی، قائل نیست (نگر: ص ۷۵۴، ۷۸۴ و ۷۸۵).

او به ویژه بر کلامگرایان روزگار خود خرده می‌گیرد و روش آنان را بیش از پیشینیان درآمیخته با ستیز و آویز می‌بیند (نگر: ص ۷۶۱).

پرسشگرانه می‌گوید: «کاش

می‌دانستم که آیا این جماعت بر

وجوب یا استحباب آن دلیلی

عقلی یا نقلی دارند، و یا

[کلامگرایی ایشان] خود

تقلید محض است و ناشی از

آن که پدران و پیشینیان خود

را بر روشی یافته‌اند و اینک

خود نیز در پی ایشان رهسپارند؟

نیز این که آیا ایشان به ایمان کسانی

که پیش از تنوین علم کلام

می‌زیستند، خستو هستند، و یا

ایمان این کسان را انکار

می‌کنند؟ و آیا به ایمان عوام

که از کلام غافلند، خستو

می‌شوند یا نه؟

اگر به ایمان ایشان

خستو هستند، پس

کلام چه سودی دارد؟!

۲. شهید ثانی - قدس الله روحه العزیز - را عمدتاً به فقاقت می‌شناسند؛ شاید هم وجه غالب شخصیت علمی وی، همان فقاقت باشد، ولی به هر روی، بُعد فقهی وجه منحصر و رویه یگانه شخصیت او نیست. شهید - طاب ثراه - به اقتضای دانش وسیع و بینش رفیع خویش، در عرصه‌های گوناگون دانشهای دینی، بیش و کم، به عرضه و ساماندهی نگرشها و نگارشهایی دست یازیده است که خالی از بداعت و نوآوری نیستند و از جهاتی، نباید، کم‌اهمیت‌تر از آثار و آراء فقهی وی قلمداد شوند. کار کارستانی چون نگارش مَنِيَّةُ الْمُرِيدِ گواه خدشه‌ناپذیر مدعای ماست. امروزه مَنِيَّةُ الْمُرِيدِ شهید و ترجمه و تلخیص‌های آن در فضایی بس فراختر و پر تکاپوتر از حوزه و دانشگاه مورد بهره‌گیری دانش‌پژوهان است و به یقین، این کتاب از نگارشهای فقهی شهید، نفوذ و کارکرد امروزیه بیشتری یافته.

در عرصه فقه، هم‌آوردان بزرگ و آسمان‌فرسای چون محقق حلی، علامه حلی، شهید اول، ود یگران - که رضوان خداوند بر ایشان باد - هستند و حتی به فقیه بلند پایه‌ای چون شهید ثانی مجال یک‌ه‌تازی نمی‌دهند؛ لیک در آنچه به آیین‌ها و هنجارهای دانش‌اندوزی و تعلم و تعلیم در فرهنگ اسلامی و خصوصاً حوزه فرهنگی شیعه، وابسته و پیوسته باشد، بی‌گمان مَنِيَّةُ الْمُرِيدِ را باید اثری بی‌نظیر یا کم‌نظیر شمرد. غرض صاحب این قلم، ثناگستری بر مَنِيَّةُ الْمُرِيدِ نیست؛ بلکه می‌خواهم با این استشهداد نشان بدهم که شهید در زمینه‌های غیرفقهی نیز چه مرد مردانه‌ای بوده است. افزون بر این خاطر نشان کنم که در نوشته‌های غیرفقهی وی، چه اندازه سخن‌های دلپذیر و مایه‌های اندیشه‌آفرین می‌توان سراغ کرد.

نمونه پاره‌ای از مایه‌های اندیشه برانگیز و درخور نگرش در این رساله‌های شهید - طاب ثراه -، ایستار وی در برابر دانش کلام و میراث متکلمان است.

۳. به عقیده شهید - قدس سره - آنچه در ایمان شرعی معتبر و مورد نظر می‌باشد، جزم و اذعان است و این جزم و اذعان ممکن است پیامد اسباب مختلفی باشد؛ الهام، کشف، تعلم، استدلال. مهم آن است که به هر طریق که باشد، این جزم به دست آید. (نگر: ص ۷۵۷)

بر این بنیاد، این که گروهی از متکلمان، علم کلام را یگانه طریق وصول به ایمان و یا نزدیک‌ترین طریق شمرده‌اند، مورد تأیید شهید نیست. بلکه وی کلام را دورترین و دشوارترین و پریم و گزندترین راه می‌داند. (نگر: ص ۷۵۹)

او، در این باب، سخت از آراء ابن طاووس - رُوحُ اللَّهِ رُوحَهُ - در کشف المَحْجَه - و احتمالاً غزالی در احیاء علوم‌الدین و... متأثر است. چنان که گفتاورد صریح او از کشف المحجّه (ص ۷۶۱) و احادیثی که برای تبیین و توثیق مدعای خویش آورده و مصحح آنها را در کشف المحجّه باز جسته است (نگر: ص ۷۵۹ و ۷۶۰)، گواه روشن مدعای ماست. آنگونه که پیداست نگره ابن طاووس در باب فطرت و دیانت در کام شهید حلاوت و در اندیشه او وثاقت بسیار داشته است (سنج: ص ۷۵۲).

از نظر او، تحصیل ایمان، متوقف بر تعلم دانش کلام و منطق و دیگر



آموخته باشند، شعر می‌گویند و شعر صحیح را از ناصحیح تمیز می‌دهند، کسی هم که صاحب قوه اندیشه باشد، بدون آن که منطقی آموخته باشد، به تفکر و استدلال و تمیز فکر صحیح از سقیم می‌پردازد. احتمال یا وقوع خطا هم، بر عدم کفایت آدمی برای تمیز صحیح از سقیم، دلالت نمی‌کند؛ زیرا این خطاها ناشی از غفلت و یا عدم تأمل کافی است؛ از دیگر سو، اگر منطق مایه تمیز بود، خود منطقیان که نزاع‌های دیرپای فراوان دارند بدان دچار نمی‌شدند (تفصیل را، نگر: ص ۷۶۲ و ۷۶۳).

از این منظر، و با این مبانی که شهید - قدس الله روحه - اختیار فرموده است، بهتر می‌توان فهمید که وقتی از «ترهات ملاحظه و مزخرفات فلاسفه» سخن می‌راند (نگر: ص ۷۵۶) مرادش چیست و یا چگونه می‌اندیشیده که در آغاز رساله الاقتصاد و الارشاد الی طریق الاجتهاد فی معرفة المبدأ والمعاد و احکام افعال العباد می‌نویسد:

«... فان العمر قصیر، و العلم کثیر، و الناقد بصیر؛ و ان کثیراً من العلوم و المباحث بین العلماء کسراب بقیعة یحسبه الضمان ماء؛ اذ اکثرهم ینطقون عن الهوی و یتکلمون بالاراء.»

و لهذا کلّ ما نسجته آراء قوم نسخته اهواء طائفة آخری، و کما دخلت امة لعنت اختها، و لذلك قال مولانا امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه): العلم نقطه کثرها الجاهلون. فاختر لنفسک ما لا یدلک من اصول و فروع، و دغ الفضول مما لا یسمن و لا یغنی من جوع.» (ص ۷۵۰)

کم مهري شهيد را به دانشی چون منطق، یا کم ارجی میراث دراز دامن متکلمان را در دیده اوه، به هیچ روی، نباید ناشی از آفت «ناشناخت» دانست.

ما از رهگذر گزارشهای خود او باخبریم که وی کتابهایی کلامی چون قواعد ابن میثم بحرانی (نگر: ۸۶۴) و شرح تجرید ملاعلی قوشچی را با حاشیه ملاجلال دوانی بر آن (نگر: ص ۸۶۶)، نزد استاد خوانده بوده.

بازجست و بازکاوی زمینه‌ها و ریشه‌های بسیاری از نگرشها و انگاره‌های شهید - قدس سره -، محتاج تفرس و تطبیق و تأمل و تدقیق فراوان است. ای بسا که خود موضوع جستارهای دلکش قرار گیرد.

نمونه راه می‌دانیم که عامه (اهل تسنن) پیشینه‌ای دراز و کارنامه‌ای ستر در باب تردید و تعلق و خوار داشت و حتی تحریم علم منطق دارند؛ و باز می‌دانیم که شهید - طاب ثراه - بهره معتابیه‌ای از عمر خویش را با مشایخ عامه و در مدارس و معاهد علمی ایشان سپری کرده، و شماری از کتابهای مهم ایشان را نزد این دانشوران خوانده و با آنان حشر و نشر و نشست و خاست داشته است. پس دور نیست تأملات و حساسیتهای فراخ‌دامنه فقیهان عامه و دین‌پروهان سنی، در دغدغه شهید درباره کم و کیف فائدت علم منطق و مساهمت آن در دین‌شناسی، مؤثر افتاده باشد.

غزالی، خود، در باب منطق تأملات ظریف و تألمات طریف داشت<sup>۱</sup> و آشنایی با میراث همو بستنده است تا شهید را به تأمل بیشتر و چون و چرا در این باره وادارد.

شهید ثانی - رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ - با مرده‌ریگ ابوحامد غزالی آشنایی داشته و نگرشهای وی از نگارشهای غزالی - به ویژه احیاء علوم‌الدین -

وگرنه، با این اعتقادشان که عدم معرفت بدین اصول کفر است و کافر نجس است، چگونه با رطوبت‌ها با مردم می‌آمیزند (و مثلاً از برخورد به دست و پا و بدن مرطوب ایشان احتراز نمی‌کنند)؟!

دیگر آن که چگونه وقتی مباح یا مستحب مستلزم ترک واجب است، پرداختن بدین مباح یا مستحب روا باشد؟ و پرداختن به واجب درجایی که مستلزم ترک واجب‌تر است، چگونه روا باشد؟!

وی سپس، با خاطر نشان ساختن عبارت قرآنی «فَذَرَهُمْ یُخَوِّضُوا و یَلْمِئُوا حتی یُلَاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ» (س ۴۳ ی ۸۳)، دوری مسلک و شیوه خویش را از چنین انگاره‌هایی فرا می‌نمایاند (نگر: ص ۷۶۱ و ۷۶۲).

در این میان، خواننده متبعی که دیگر آثار شهید رانیز به دقت وارسیه باشد، حق دارد پرسد که آیا می‌توان آنچه را شهید بی‌مهرانه درباره دانش کلام می‌گوید، با ثنای وافری که در منیه‌المُرید خوانده است سازگار شمرد؟

شهید - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ - در منیه‌المُرید، از «علم کلام» به عنوان «اساس و پایه دانشهای شرعی» یاد می‌کند؛ زیرا شناخت خدای متعال و پیامبر او و خلیفه پیامبر و نیز معرفت پاره‌ای امور دیگر را منوط به این دانش می‌شمرد و آن را مایه جداسازی و تمیز آراء صحیح و فاسد و حق و باطل قلمداد می‌نماید؛ همچنین کتاب و سنت را مشوق این علم می‌داند و در این باره بشرح سخن می‌گوید.<sup>۱</sup>

خیال می‌کنم رمز این ناسازگاری را بتوان در یک اشتراک لفظی یا مشابهت و مداخلت معنایی بازجست.

آن «علم کلام» که شهید در منیه‌المُرید می‌ستاید و در اجازه‌نامه‌اش به شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی - رضوان الله علیهما - هم آن را «اشرف علوم» می‌خواند (نگر: ص ۱۱۱۳)، به معنای اعم، و مراد همان معرفت عقائد و اصول دین است. ولی آنچه مورد بی‌مهری شهید است، «علم کلام» به معنای اخص، یعنی همان طریق استدلالی مصطلح جمهور متکلمان و گونه‌های مدون از معرفت اصول دین می‌باشد.

به عبارت دیگر، شهید لزوم ایمان و معرفت و عقیده را بدیهی می‌داند و شناخت نسبت به عقاید اصلی ایمانی را ضروری‌ترین و مهمترین و برترین «شناخت»ها می‌شمرد، ولی با روشی که غالب متکلمان در «تبیین» و «تجدید» و «تدوین» این شناخت پیش گرفته‌اند، یعنی همان علم کلام رائج و مصطلح، موافق نیست و نوع استدلال و حدود و ثغوری را که متکلمان در پرسمانهای ایمانی تعیین کرده‌اند، چندان با «کتاب» و «سنت» همسو نمی‌بیند.

این بیانی است که فعلاً برای تبیین چرایی آن مهر و این بی‌مهری، به نظر می‌رسد و می‌توان بر آن تکیه کرد؛ ولی شاید تأمل و تحقیق بیشتر اققهای از افکار و احوال شهید را بگشاید که بدین ناهمسازی پاسخی برازنده‌تر ارزانی دارد.

باری شهید - قدس سره - به دانش منطق هم مهرآمیز نمی‌نگرد. او معتقد است که نسبت علم منطق به اندیشه، چونان نسبت عروض به شعر است؛ همانگونه که مردم صاحب طبع و قوه شاعری بدون آن که عروض

بهالدین عاملی یکی از نامی‌ترین حاشیه‌های تفسیر بیضاوی را رقم زده‌اند.

شهید خود گزارش می‌کند که در مصر تفسیر بیضاوی و شرح جامی بر کافیہ (یعنی: همان الفوائد الضیائیة) را از استادان فرا گرفته است (نگر: ص ۸۶۷).

۵. شهید - قدس سره - دربارهٔ اجتهاد و نحوهٔ استنباط احکام شرعی، برای دل‌های سخن‌پذیر سخنان دلپذیر دارد (نگر: صص ۷۶۸-۷۷۸).

اجتهاد - آنگونه که او می‌شناساند - شدنی، و بل «در غایت سهولت» است (نگر: صص ۷۷۰ و ۷۷۶ و ۷۷۸).

یکی از مباحثی که وی ناقدانه در آن می‌نگرد و اظهار نظر می‌کند، علمی است که علما یاد کرده و از شرایط اجتهاد قلمداد نموده‌اند (نگر: صص ۷۸۳-۷۸۶).

نمونه‌را، وی دربارهٔ علم «اصول فقه» معتقد است که: اولاً برخی مباحث عمدۀ و فربه آن که در نگرشها و نگارشهای اهل تسنن بسط و مرتبه‌ای بلند دارد، مانند قیاس و رأی و استحسان، در فقه امامی وزن و جایگاهی ندارد، و از بن، ما کاری با این مباحث نداریم (نگر: ص ۷۷۱ و ۷۸۵). کاربری اجماع هم از دیدگاه شهید دائره‌ای تنگ دارد (نگر: ص ۷۸۵) و بویژه او متفقان را از فریفته شدن به ادعای اجماع حتی از سوی برخی اعظام قدما برحذر می‌دارد، زیرا در این ادعاها اشتباه‌گویی‌های فراوان وجود دارد (نگر: ص ۸۴۷).

ثانیاً، - از نظر او - بر بسیاری از مباحث علم اصول فائده‌ای عملی مترتب نیست (نگر: ص ۷۷۱ و ۷۸۵).

ثالثاً، شماری از مباحث و مسائل علم اصول داخل در علوم دیگر است، مثلاً به علم عربیت تعلق دارد؛ و دخالت یا عدم دخالت آن در فرآیند اجتهاد هم، تابع حکم دخالت و یا عدم دخالت همان علم می‌باشد (نگر: ص ۷۷۱ و ۷۸۵).

کاربری عربیت در اجتهاد، به نظر شهید - رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ - معیاری دارد، و آن فهم معانی آیات و احادیث مربوط به احکام است. حال، خواه این فهم بر حسب طبیعت اهل زبان<sup>۱۸</sup> حاصل آید و خواه از راه تعلم تحصیل گردیده باشد؛ فرقی نمی‌کند. (نگر: ص ۷۸۵).

وی خاطر نشان می‌کند که دورترین راه در تحصیل عربیت، طریق متداول در میان «عجم» است، زیرا عربی‌آموزی در میان ایشان بر محور مناقشات لفظی در باب الفاظ و عبارات و تعریفات صورت می‌پذیرد و اگر چه بیشترین عمر خویش را در تعلیم و تعلم آن صرف می‌کنند، نمی‌توانند باسانی توان فهم مدلولات الفاظ عربی را به دست آورند (ص ۷۸۵).

نکته‌ای که شهید بر عربی‌آموزان عجم می‌گیرد، تا حدود زیادی در نظام آموزشی حوزوی کنونی ما مصداق دارد.<sup>۱۹</sup> بسیاری طالب علمانی که بخوبی از عهدهٔ تدریس مُعْنی و مَطُول برمی‌آیند و مناقشات مُحْشیان و شارحان این متون را نیک از بر دارند، ولی در فهم حَقِّ الفاظ آیات و احادیث و نگارشهای مَدْرَسی (classic)ی عالمان سده‌های پیش، آنگونه که باید چالاک و توانا نیستند.

یکی از نکته‌های باریک و شیرین که شهید - طاب ثراه - در بحث از

نشان‌ها پذیرفته است.

در همین دفتر دوم رسائل در رسالهٔ اخلاقی وصیهٔ نافعه، جای پای احیاء علوم الدین هویداست (نگر: ص ۸۰۷ و ۸۰۸، هامش)؛ چنان که یکی از منابع سنی مَنِيَّةُ الْمُرِيدِ شهید هم احیاء غزالی است.<sup>۲۰</sup>

۴. بی‌گفت‌وگو، شهید ثانی - طاب ثراه - سهم زیادی در ترسیخ و ترویج اندیشه‌هایی از دست اندیشه‌های ابن طاووس - اَعْلَى اللَّهُ مَقَامَهُ - و حتی نوع جهان‌بینی ابوحامد غزالی در میان عالمان عصر صفوی داشته است.

اگر فیض کاشانی - تَوَرَّأَهُ مَرْقَدَهُ - به تلخیص و تذیل کشف المَحْجَبَةِ ابن طاووس پرداخت، احتمالاً با عنایت فراوان شهید بدین تألیف منیف بی‌پیوند نبود، و حتی حسن اعتقاد فیض در حق مایهٔ بنیادین احیاء علوم الدین و کمر بستنش به احیای احیاء و تهذیب سخن و باور غزالی، به احتمال قوی با پسندها و انگاره‌هایی که عالمان جَبَلِ عامل به ایران آوردند و آثار شهید ثانی و مشابهاتی که میان اندیشه‌های شهید با غزالی و نیز ابن طاووس بود، ارتباط داشت. این در جایی است که می‌دانیم ابن طاووس - قدس سره الشریف - نیز به آثار غزالی اعتنا داشته.<sup>۲۱</sup> اعتنای فیض هم به آثار شهید مسلم است؛ چنان که یکی از آثار او را - به تمامه - در الشَّهَابِ الثَّقَابِ خود مندرج ساخته.<sup>۲۲</sup>

خوب است همینجا یادآوری کنیم که - ظاهراً - شهید از یک عالم برجسته شیعی هم که واسطه مهمی در روند و سیر زهدگرایی ابن طاووس‌وار به سوی تصوف متشرعانه امثال فیض کاشانی<sup>۲۳</sup> محسوب می‌شود، تأثر یافته و با آثار او فی‌الجمله آشنایی داشته است. این مرد، همانا ابن ابی جمهور احسانی - طاب ثراه - است که شهید به عنوان «بعض الفقهاء» (ص ۷۷۸ و ۷۷۹) و «بعض المحققین» (ص ۷۸۰ و ۷۸۶ و ۷۸۸) از وی یاد و نقل قول می‌نماید.

بی‌تردید اگر روزی میزان اثرگذاری ابن ابی جمهور در آمیزش انگاره‌های صوفیانه‌وش با تشیع، به دقت بررسی شود و سهم او در تصوف‌گرایی عالمان شیعی عصر صفوی روشن گردد،<sup>۲۴</sup> می‌توان بیشتر به اهمیت تأثر عالم بزرگ وجیه و مقبول و فرهنگ آفرینی چون شهید ثانی - که آثارش بر اندیشهٔ عالمان سپسین بسیار مؤثر افتاده است، از ابن ابی جمهور بی‌برد.

ذهن شهید با اشراقگرایی در فلسفه هم آشنا بوده است، و آنگونه که خود گزارش نموده، پاره‌ای از حکمة‌الاشراق سهروردی را نزد شیخ شمس‌الدین محمدبن مکی فرا گرفته بوده (نگر: ص ۸۶۴ و ۸۶۵). این احتمالاً نشان می‌دهد که اندیشهٔ جَبَلِ عاملی با اشراقگرایی فلسفی بیگانه نبوده و شاید با ورود به ایران در فراهم‌سازی زمینهٔ بروز گرایش‌های اشراقی امثال میرداماد و صدرالمتألهین مؤثر افتاده است.<sup>۲۵</sup>

اگر به همین‌گونه، دامنهٔ حدس را گسترش دهیم، می‌توانیم گفت احتمالاً آشنایی اندیشهٔ جبل عاملی با درسنامه‌ای چون الفوائد الضیائیة (شرح کافیة، مشهور به شرح جامی) و تفسیری چون تفسیر بیضاوی، در رواج و تداول این کتابها در حوزه‌های علمیه شیعه بی‌تأثیر نبوده است؛ چنان که سیدنعمه‌الله جزائری یکی از مشهورترین حواشی کافیة و شیخ

الاقتصاد و الارشاد آورد.

وی می‌گوید:

بدان که هر مکلف باید در راه شناخت آنچه به او تکلیف شده است، بکوشد؛ خواه از طریق «استدلال» که «اجتهاد» خوانده می‌شود، و خواه از طریق پرسیدن - چنان که خداوند سبحان فرمود: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱۱</sup>

هر کس شرایط و اهلیت راه نخست [یعنی اجتهاد] را نداشته باشد، باید در جستجوی کسی برآید که واجد اهلیت است و هر گاه کسی را دید که مدعی اجتهاد است و گروهی از مردم از او فتوا می‌خواهند، حق دارد از وی فتوا بخواهد و مسأله بیاموزد. اگر هم خود اهل علم و تمیز باشد، باک نیست که مباحثه‌ای کوتاه با آن شخص بکند تا بر حال وی اطلاع یابد.

نباید بیندازد که مجتهد - چون نائب امام - علیه‌السلام - است - ، باید مانند کسی که نائب پادشاهان دنیوی است، صاحب بزرگی و جاه و نسب باشد. چنین مقایسه‌ای باطل است و در شریعت ریشه ندارد. فرض کنیم برده‌ای که پدر و مادر او هم برده بوده‌اند، به اجتهاد بپردازد: از یکسو اجتهاد موجب آزادی وی نمی‌شود و باید به مولای خود، حتی اگر مردی فرودست و نادان باشد، خدمت کند؛ از دیگر سو، مولای او، حتی اگر پادشاه باشد، باید در مسائل شرعی سخن وی را بپذیرد. چنان که حتی اگر فقیرترین و حقیرترین مردمان هم به رویت هلال شهادت دهد، سلطان شهادت او را می‌پذیرد.

بنابراین، وجوب پیروی از مجتهد در امور شرعی، به هیچ روی، دلیل آن نیست که متبوع بر تابع شرف مطلق دارد و یا از هر جهت بر وی مقدم است.

به سبب خیال باطل و پندار نادرستی که یاد کردیم، هر کس ادعای اجتهاد کند، به حُب ریاست و تقدم بر عوام و خواص متهم می‌شود و پیروی از وی بر گروهی دشوار می‌آید؛ بدین ترتیب احکام تعطیل می‌گردد و دیانت تباہ می‌شود.

حال اگر هم کسی که مدعی اجتهاد است، و هم کسی که منکر اوست، انصاف دهند و پای از گلیم خودفراتر نهند، منکر باید ترک عناد کند و از مدعی راستگو سپاسگزار باشد که بار بزرگی را از دوش او و امثال او برداشته و نعمت عظیمی در اختیار ایشان نهاده که شکر آن واجب است. مدعی هم باید زهد و فروتنی پیشه کند تا اگر مدعی نیابت انبیا و اولیا - سلام‌الله علیهم اجمعین - است، در پاره‌ای از صفات و اخلاق و رفتارهای خویش بدیشان مانده باشد؛ پارسا و جوانمرد باشد، چون عمل کردن به سخن کسی که عادل نباشد روا نیست؛ به دنیاطلبی نپردازد، و این مرتبه شریف اجتهاد را ابزار دنیاجویی و هتایز آن نسازد.

(نقل به مضمون، از: صص ۷۹۲ و ۷۹۳).

۷. یکی از خویهای نیکو و فرهیختگیهای نگارشگران مسلمان، آن بود که افتتاح و اختتام نوشتار خویش را با حمد و صلاة قرین می‌ساختند. این ادب - تا آنجا که من بنده اطلاع دارم - ویژه روز و روزگار خاصی نبوده است و از آداب فراگیر نگارشگری در جهان اسلام قلمداد می‌شود.<sup>۱۲</sup> بطبع، شهید ثانی - افاض الله علینا من برکات تربته - نیز بدین ادب متادب

اجتهاد و تقلید و مستند قرار دادن فتوای مفتیان (بخصوص فتوای مکتوب) مورد بحث قرار می‌دهد، آن است که: معمولاً فهم فتاوی مفتیان از عبارات ایشان، دشوارتر از فهم این مطالب از کتاب و سنت است، زیرا: اولاً الفاظ کتاب صحیح و مضبوط‌اند و تصحیف به آنها راه نیافته است. احادیث احکام نیز - غالباً - چنین‌اند.

ثانیاً، بیشترین احادیث، پاسخ یک پرسش هستند و خود آن پرسش قرینه‌ای نیرومند برای فهم مراد است.

ثالثاً، آیات و احادیث احکام، همگی، مفسر و مبین‌اند و عالمان در باب احکام بدانها استدلال نموده‌اند؛ پس فهم مدلولاتشان در پرده خفا نمانده است؛ برخلاف عبارات فقها...؛

(تفصیل را، نگر: صص ۷۸۷ - ۷۸۹)

۶. یکی از انظار رائج در اندیشه و فرهنگ سنتی ما، این بود که «دانایی و آسوده‌دلی خصم همنده»<sup>۱۳</sup> خاستگاه این نگاه هم، ناسازی دانایی با خاموشی و فراموشی و آسوده‌نشینی در برابر کژی و کاستی بیداد و ناروا بود، و انگیزشی که همواره در دل دانایان پدید می‌آورد تا در برابر سببری ظلمت - بیدارگری و شب‌شکنی پیشه کنند. صد البته که این نگاه، هیچگونه منافاتی ندارد با این که دانایی را مایه بنیادین آسودگی و خوشدلی دانایان به شمار آوریم؛ زیرا آسودگی و خوشدلی در قاموس دانایی با تمتع و آسایش بهیمی فرسنگها فاصله دارد؛ و عیارسنجان، سرزمین دانایی، ای بسا اندوه بزرگ و دریغ ارجدار را بر شادمانگی‌های کودکانه و رویه‌بینانه برتری می‌دهند.

به هر روی، شهید ثانی تنها «دانشمند» نبود، بلکه دانا بود؛ دانشمندان فراوان‌اند و بیش و کم در همه جای تاریخ دستیاب می‌شوند، ولی «دانایان» که دانش را به زیور بینش آراسته‌اند و آن را، نه در ذهن، که در دل و جان، چونان قوتی معنوی و خوراکی سماوی می‌گویند، اندک‌اند. شهید - رضوان‌الله علیه - از دانایان امت بود؛ بر همین قیاس دغدغه‌های او تنها در قلمرو رسمی و مدرسی «دانش» جای نداشت؛ بلکه به سرزمین «بینش» دامن می‌گسترده.

دغدغه‌ها، تکاپوها، نگرانیها و گفتارهای مصلحانه و ناصحانه‌ای که در جای جای آثار او به چشم می‌خورند و گاه - بی‌آن که از جاده حق و صواب بیرون شود - به تندوی زبانی و شدت تعبیر می‌آمیزند، نمودار

همین پیوند او با انسان و جهان برآمده و روزگاری است که در آن می‌زید و رسالت و تعهدی که در برابر آن احساس می‌کند. یکی از دغدغه‌ها و ملاحظات شهید که از بینش ژرف و طول باغ وی در آسیب‌شناسی جامعه دینی حکایت می‌کند، نکته

موضوعه‌گونه‌ای است که در بخش فرجامین رساله



بوده و از این حیث مُستثنا نیست.

آنچه مرا در اینجا به عنان گردانی سخن به سوی این ادب نگارشی دیرسال و فراگیر واداشت، تفاوت احتمالاً معنی دار برخی تعابیر تسلیم و تسلیه شهید است.

شهید - اسکنه الله اعلی فرادیس الجنان - تسلیه رساله تفسیر آیه البسملة را چنین رقم زده است: «... و نصلی علی سید الانام، محمد الهدای الی عقائد الاسلام، و علی آله الکرام، و اصحابه العظام.» (ص ۶۹۷). در فرجام همین رساله نیز می‌خوانیم «... و صلی الله علی رسوله محمد و آله و صحبه و سلم» (ص ۷۲۲).

چنان که می‌بینیم، در اینجا سخن از «اصحابه العظام» و «صحابه» است. در حالی که نمونه را در رساله الاستنبولیه فی الواجبات العینیة، تسلیه آغاز چنین است: «... و صلی الله علی محمد و عترته الطاهیرین» (ص ۷۲۷)؛ و تسلیه فرجام چنین: «... و صلی الله علی محمد و آل محمد الطیبین الطاهیرین و سلم کثیراً کثیراً» (ص ۷۴۶).

آیا مذکور افتادن «صحابه» در آن تسلیه‌ها و سخن ترفتن از ایشان در تسلیه‌های اخیر، معنای خاصی دارد؟ یا صرفاً ناشی از اختلاف شیوه عبارت‌پردازی نویسنده در احیان مختلف است؟

برای آن که حتی المقدور پاسخ سخته‌تر و پخته‌تری بدین پرسش بدهیم، از تقریر مقدمه‌ای نه چندان بلند ناگزیریم:

شیعه امامیه - اعلی الله کلماتهم -، برخلاف بسیاری از اهل تسنن، به نگره «عدالت صحابه» (به معنای عام) معتقد نیستند و - بنابر مدلولات سنن قطعی نبوی و حقائق مسلم تاریخی - معتقدند که در صحابه، هم صالح هست و هم طالح، و نفس صحابی بودن، در اسلام ضامن عدالت و پسندیدگی رفتار و گفتار کسی نمی‌تواند بود. این نه فقط عقیده شیعه که عقیده و مبنای عمل خود صحابه نیز بوده است و صحت این نگرش در جای خود و در کتابها و رسائل فراوان، بتفصیل مورد تبیین و اثبات قرار گرفته. شهید ثانی نیز، هم از باب وابستگی فکری و عقیدتی به مذهب اهل بیت - علیهم السلام -، و هم به گواهی آثارش، بی‌گمان بر همین عقیده است.

پس مقتضای عقیده امامیه، آن است که بر مطلق صحابه درود نمی‌فرستند و درین باب حساب صحابیانی چون سلمان و ابوذر و عمار - رضی الله عنهم اجمعین - را که از اولیای خداوند بشماراند، از کسانی چون معاویه و ابوسفیان که آیت کفر و نفاق‌اند، - به مقتضای عقل و شرع - جدا می‌سازند.

از همین رو، اگر هم در نگارشهای امامیه درودی بر صحابه فرستاده می‌شود، صحابیان مشمول آن درود به قید یا صفت خاصی مقید می‌شوند؛ چنان که خود شهید در افتتاح منیه المرید، «اصحابه المتأدبین بادابه»<sup>۳۳</sup> را مشمول درود قرار می‌دهد.

بنابراین، چگونه شهید در اختتام رساله تفسیر آیه البسملة، «صحابه» نوشته و قید و صفت خاصی نیآورده است؟

دو وجه، در این معنا، به نظر میرسد:

نخست: «تقیه» که می‌دانیم در تنگناهای روزگار او بسیار ضرور و

جاری بوده است؛ تنگناهایی که عاقبت نام او را نیز در زمره شهیدان راه فضیلت مَحکَد گردانید.

دوم: اراده خاص از معنای «صحاب» و «اصحاب» و «صحابه». مرحوم علامه حاج میرزا ابوالفضل طهرانی - اَمَنَهُ اللهُ يَوْمَ الْفَرَجِ الْاَكْبَرِ وَ حَشَرَهُ مَعَ الْوَصِيِّ الْأَطْهَرِ - می‌فرماید:

«... شیعه هیچیک از صحابه را سب نکنند، و آنان که شیعیان لعن ایشان را جایز دانند از صحابه نیستند، چه صحابه کسی است که ملاقات پیغمبر کرده باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد، و اطلاق اصحاب بر غیر ایشان به علاقه حالت سابقه است و مجاز، و لهذا اخبار فضایل صحابه همه را تصدیق می‌کنیم و می‌گوییم: این جماعت از عنوان صحابه بیرون‌اند؛ و شاهد این کلام، نص حضرت خیرالانام است به این که قاتلین عمار از صحابه من نیستند؛ و شک نیست که معاویه و عمرو بن العاص و عبیدالله بن عمر و جماعتی دیگر از صحابه قاتلین او بودند. لازم این کلام آن است که معاویه و اضراب و اتراب او اصحاب نباشند.

و اما حدیث مشارالیه آن است که ابوعمر و احمدبن عبدربه المالکی الاندلسی در کتاب عقد سند بهام سلمة - رضی الله عنها - می‌رساند که پیغمبر به عمار فرمود: یابن سمیه لا تقتلک اصحابی و لکن تقتلک الفئة الباغية»<sup>۳۴</sup>

دور نیست مرحوم شهید ثانی - رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ - نیز چنین معنا یا معنای خاص دیگری از این قبیل را، اراده فرموده باشد؛ آنجا هم که در مَنیة المرید از درود بر «صحابه»، در آغاز درس و پس از درود بر پیامبر گرامی و اهل بیت - سلام الله علیه و علیهم اجمعین -، یاد می‌کند،<sup>۳۵</sup> نظرش به همین معنا بوده باشد که جمع آن با احتیاط لازم و تقیة ضرور روزگار وی هم - البته - بلاشکال است؛ و الله اعلم و علمه اتم و احکم.

شاید در این باره بتوان به تفصیلی دیگر هم قائل شد، و آن این که شهید - شَرَفَ اللهُ قَدْرَهُ - در رساله‌ای چون تفسیر آیه البسملة که طبعاً برخی از خوانندگان عامه نیز آن را به خواندن می‌گیرند، به گزاردن این شرط احتیاط می‌پردازد؛ ولی در رساله‌ای مانند حاشیه خلاصه الاقوال که معمولاً جز عالمان شیعه به آن رغبت نمی‌کنند از اظهار لعن در حق اعدای اهل بیت (نگر: ص ۸۸۷) هم پروا نمی‌نماید.

۸. برخلاف بسیاری از عالمان و دانشمندان بزرگ اسلام که متأسفانه جوانب مهمی از حیات ایشان در پرده خفا مستتر گردیده است، به برکت نوشته‌های خود شهید و خاندان و پیرامونیان او گوشه‌های گوناگونی از زندگانی او بروشنی به ثبت رسیده.

از جمله اسناد مربوط به حیات شهید - رضوان الله علیه -، یکی، سرگذشتنامه خود نوشت اوست که به دست محمدبن علی بن حسن عودی جزینی، شاگرد وی، افتاده بوده و ابن عودی آن را در کتابی که به نام بغیة المرید فی الکشف عن احوال الشیخ زین‌الدین الشهید تألیف کرده، توزیع و تضمین نموده است. مع الأسف بغیة المرید ابن عودی به دست ما نرسیده است، ولی از رهگذر پاره‌هایی که حفید شهید، شیخ علی، در الدر المنثور آورده است، می‌توانیم به بهره‌هایی از زندگینامه خود نوشت شهید دست یابیم. این بهره‌ها در دفتر دوم رسائل، یکجا منتشر گردیده

است (نگر: صص ۸۶۴ - ۸۸۳).

پیش از این هم گروهی از مدققان به این بهره‌ها و گفتاوردهای ابن عودی توجه کرده بوده‌اند. از جمله شادروان شیخ محمد جواد مغنیه در مقاله دلکشی که در باب سیره شهید - رضوان‌الله علیهما - قلمی کرده است، از بازمانده‌های بقیة‌المرید بهره‌ وافر جُسته.<sup>۲۲</sup>

یکی از سوبه‌ها و رویه‌های زندگانی شهید که توجه و تحلیل مرحوم مغنیه را سخت به خود معطوف داشته بود، دانش‌اندوزی وی نزد عالمان اهل تسنن است.

می‌دانیم که وی چند سالی را به تحصیل در شام و مصر اختصاص داده بود. (نگر: صص ۸۶۴ - ۸۶۸) و حتی دو حدیثنامه بزرگ اهل تسنن موسوم به صحیح بخاری و صحیح مسلم را نزد ایشان قرائت کرده و بر روایت آنها مُجاز بوده است (نگر: صص ۸۶۵ و ۸۶۹).

شهید - رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ - در حسب حالی که از خویش می‌نگارد به چندین واقعه شگفت - از روایا و استخاره و... اشاره می‌کند که چون از زبان مردی ثقه و بی‌دروغ و بی‌گزاف چون اوست، به خواندن و شنیدن می‌آرزد.<sup>۲۳</sup>

یکی از این وقایع، روایایی که در یک شب ماه رمضان در سفر می‌بیند. شهید حکایت می‌کند که در آن شب سرد و پر برف لختی به خواب رفتم و در خواب خود را در محضر شیخ جلیل محمدبن یعقوب کلینی - رحمه‌الله - دیدم. او را پیری خوش‌سیما و زیباروی یافتم. شکوه دانش بر چهره‌اش پدیدار بود و نیمی از موی فروهسته تا بنا گوشش سپید می‌نمود. گروهی از یارانم، از جمله دوست همدلم، شیخ حسین بن عبدالصمد [= پدر شیخ بهائی]، با من بودند. ما از شیخ کلینی نسخه اصل کتاب کافی را طلب کردیم تا از روی آن استنساخ کنیم. به خانه درون رفت و جزء نخست آن را برایمان آورد که به قالب نیم ورق شامی بود.

کتاب را که گشود دیدم به خطی نیکو است و مُعَرَّب و مصحح... از این که نسخه اصل بدین گونه بود در شگفت و شادمان شدیم، زیرا پیشتر به خاطر بدی نسخ دچار دردسر بودیم. از او باقی اجزاء را طلب کردیم که از کوتاهی مردم در استنساخ و تصحیح کتاب شکوه آغاز کرد و گفت: به همین جُزء مشغول شوید تا باقی اجزاء را برایتان بیایم. باز برای یافتن دیگر اجزاء به درون خانه رفت و هنگامی که بیرون آمد یک جزء ستر از کتاب را به خطی دیگر که به قالب ورق شامی کامل و با خطی ناخوش کتابت گردیده بود، در دست داشت. آن را به من داد، و از کتابت کتابش بدین صورت، گله و شکایت آغاز کرد. برادر صالح ما، شیخ زین فغانی - نَفَعَنَا اللَّهُ بِبَرَكَتِهِ - در مجلس حاضر بود. گفت: جزء دیگری از نسخه اصل به همان وصف پیشگفته نزد من هست؛ و آن را به من داد که بسیار شادمانم کرد. سپس به جستجو در خانه پرداخت و جزء دیگری را یافت، تا آنجا که تمام چهار جزء یا بیشتر از کتاب کافی به همان وصف پیشگفته یافت شد و ما بدان شادمان شدیم. این اجزاء را نزد شیخ کلینی آوردیم که در همان جای نخست خویش نشست. هنگامی که نزد او نشستیم، باز به گفت‌وگو از استنساخ کتاب و کوتاهی مردمان در باب آن پرداختیم. گفتیم: ای سرور ما! در شهر دمشق مردی از اصحاب ما هست که

زین‌العابدین غرابیلی نام دارد. او از این کتاب نسخه‌ای در غایت نیکویی و بر کاغذ خوب استنساخ کرده و کتاب را در دو مجلد قرار داده است، هر یک به اندازه کتاب شرائع؛ و این نسخه مایه نازش بر مخالف و مؤلف است. چهره شیخ - رحمه‌الله - از شادمانی شکفت، اظهار فرح نمود، دو دست خود را گشود و او را به دعائی پنهان دعا کرد که لفظ آن به یادماند. سپس از خواب برخاستم.

(نقل به مضمون، از: صص ۸۷۹ و ۸۸۰).

هر چند آنچه شهید - رضوان‌الله علیه - دیده در روایا یوده، معنای آن و حقیقت این دروغ، با واقع آن روزگار - و نیز این روزگار - پیوندی غیرقابل انکار دارد.

شهید خود در اجازه‌اش به شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی، والد شیخ بهائی - رضوان‌الله علیهما - که در این روایا هم حضور دارد، می‌نویسد:

«... و كان السلف (رضوان الله تعالى عليهم) همهم ابدارعاية الاخبار بالهمم العاليه، و الفطن الصافية، تارة بالحفظ لما يروونه، و الفرق بين ما يقبلونه و يروونه، و اخرى بالتصنيف و الاقراء و الرواية، على اكمل وجوه الرعاية.

ثم درست عوائد التوفيق، وطمست فوائد التحقيق، و ذهبت معالم الشريعة النبوية في اكثر الجهات، و صارت الاحكام المصطفوية في حيز الشتات، و بقي الامر كمتراه، يروي انسان هذا الزمان ما لا يحقق معناه، و لا يعرف من رواه.

كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجَّوْنَ إِلَى الصَّفَا

أَنَسَ وَلَمْ يَسْمَرْ بِمَكَّةَ سَامِرُ

وَاللَّهُ سَبَّحَانَهُ لَمْ يَعْتَمِرْ لِهَذَا التَّضْيِيعِ؛ وَلَا خَلَقَهُمُ لِلانْهَمَاكِ فِي هَذَا الْجَهْلِ الْقَطِيعِ، فَأَنَا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

وَأَمَّا نَحْنُ فَفَضِيلَتُنَا الاعتراف بالتقصير، و نسبتنا إلى تلك المفاجر نسبة الحقير إلى الكبير؛ لكن لكل جهده بحسب زمانه، و قُوَّة جَنَانِهِ. « (ص ۱۱۱۳).

(حاصل معنا آن که :

پیشینیان - که رضوان خدای متعال بر آنان باد - همواره به پاسداشت احادیث می‌کوشیدند؛ روایات را از برمی‌کردند، اخبار مقبول را از اخبار مردود جدا می‌ساختند؛ و به بهترین نحو به تصنیف و اقراء<sup>۲۴</sup> و روایت احادیث اهتمام می‌نمودند. اکنون دیگر آن کوشش و پژوهش‌ها صورت نمی‌بندد و کار چنان شده است که شخص، بی آنکه راوی حدیث را بشناسد و معنایش را بداند، به روایت آن می‌پردازد.

... فضیلت ما - که در برابر آن مفاخر پیشین بس خُرد و کمین هستیم - آن است که به کوتاهی خود خُستو شویم و به اندازه طلاق و استطاعتمان بکوشیم...)

این مضمون، یعنی انگشت نهادن بر افول اختر حدیث‌پژوهی، و انتقاد از سردی و بی‌رونی تکاپوهای حدیث‌پژوهانه، باز هم در آثار شهید هست.<sup>۲۵</sup>

عبدالملک بن مروان وارد شدم. گفت: ای زهری! از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از مکه. گفت: که را آنجا باز نهادی تا مهتر مکیان باشد؟ گفتم: عطاء بن ابی‌ریاح. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی؟ گفت: مهتری ایشان به چه یافت؟ گفتم: به دیانت و روایت. گفت: همانا اهل دیانت و روایت را سزاست که مهتری بیابند.

آنگاه گفت: مهتر اهل یمن کیست؟ گفتم: طاوس بن کیسان. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی. گفت: مهتری ایشان به چه یافت؟ گفتم: بدانچه عطاء مهتری آنان یافت. گفت: همانا که سزاست.

آنگاه گفت: مهتر مصریان کیست؟ گفتم: یزید بن ابی حبیب. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی.

گفت: مهتر شامیان کیست؟ گفتم: مکحول. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی، برده‌ای بود از سیاهان نوبه که زنی از هذیل او را آزاد کرد.

گفت: مهتر اهل جزیره کیست؟ گفتم: میمون بی‌مهران. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی.

گفت: مهتر اهل خراسان کیست؟ گفتم: ضحاک بن مزاحم. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی.

گفت: مهتر بصریان کیست؟ گفتم: حسن بن ابی‌الحسن. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی.

گفت: ای وای! مهتر کوفیان کیست؟ گفتم: ابراهیم نخعی. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از عرب.

گفت: وای! زهری! راحتم کردی! به خدا قسم که موالی بر عرب مهتری یابند تا جائی که به نام ایشان بر منابر خطبه خوانند و عرب زیر دست باشد. گفتم: ای امیر مومنان! این کار خدا و دین اوست؛ هر که آن را پاس دارد مهتری یابد و هر که آن را تباہ سازد فرو شود.

(نگر: ص ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵)

فقره دوم، گفتاوردی است از الخلاصه‌ی شیخ شرف‌الدین طیبی<sup>۲۲</sup> که در بخش مربوط به حدیث جعلی و اقسام حدیث‌سازان گفته است:

از آن جمله، گروهی از نواخوانان و گدایان‌اند که در بازارها و مساجد می‌ایستند و احادیثی جعل می‌کنند با آسانید صحیح که از پیش حفظ کرده‌اند و بر رسول خدا - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - می‌بندند.

جعفر بن محمد طرابلسی گفته است: احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه نماز گزارند که قصه‌گوئی بیامد و پیش روی ایشان ایستاد و گفت:

احمد بن حنبل و یحیی بن معین مرا حدیث کردند و گفتند که عبدالرزاق ما را حدیث کرد و گفت که معمر ما را به نقل از قتاده و او از انس حدیث کرد و بگفت که رسول خدا - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - فرمود: «هر که لاله الا الله بگوید، به هر کلمه آن پرنده‌ای آفریده شود که منقارش از زر باشد و پرش از مرجان»؛ آنگاه نزدیک به بیست صفحه قصه تعریف کرد.

احمد به یحیی می‌نگریست و یحیی به احمد. به او گفت: تو این سخن را برای او گفته‌ای؟ گفت: به خدا قسم که خودم تازه اکنون این

باری، شهید در حسب حال خویش، چند واقعه غریب دیگر هم به دست می‌دهد؛ از جمله ماجرای اقامت ناخواسته‌اش در حلب و تفال و استخاره‌های او که اسرار و فوائد و حکمتشان فی‌الجمله معلوم گردید (نگر: صص ۸۷۰-۸۷۲)؛ پاسخ صحیح و صادقی که از تفال به قرآن کریم در مشهد منسوب به ابویوب انصاری دریافت کرده است (نگر: ص ۸۷۶ و ۸۷۷)؛ و پیش‌بینی شگفت مرد هندی آگاه به رمل و نجوم درباره اقامت شهید در اسکندار و امور تعجب‌آوری که این مرد از آنها خبر می‌داده (نگر: ص ۸۷۷ و ۸۷۸).

۹. دوست و استاد دانشمند من، حضرت شیخ رضا مختاری - مد ظله العالی - از آن کسان است که معتقدند: «هر کار که به کردن بیرزد به خوب کردن نیز می‌ارزد».<sup>۲۳</sup>

این اعتقاد ریشه در آموزشهای دینی و آیینی ما دارد. بزرگان دین فرموده‌اند که: «رَحِمَ اللهُ مَنْ عَمِلَ عَمَلًا وَ اتَّقَنَهُ»<sup>۲۴</sup> و «إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَ أَشْرَافَهَا وَ يَكْرَهُ سَفْسَافَهَا».<sup>۲۵</sup>

آفرین بر لوکه تا به حال هر چه، از تألیف و تصحیح، منتشر کرده است، نمودار تحقیق دقیق و سلیقه مستقیم و طبع سلیم بوده<sup>۲۶</sup> و باید سرمشق نوآموزانی أبجد خوان چون صاحب این قلم قرار گیرد شَكَرَ اللهُ تَعَالَى سَعِيَهُ وَ أَجَزَلْ أَجْرَهُ!

پژوهش در تراث شهید ثانی - اعلی‌الله‌درجته‌کما شرف‌خاتمه - با آن سعه دانش و آگاهی و گستره اشتغالات علمی، کار آسانی نیست.

این مرد بزرگ و شهید سعید - آنگونه که خودش و شاگردش ابن‌عودی گزارش می‌کنند - در بعلبک مدتی همه مکاتب و مذاهب پنجگانه فقه اسلامی را تدریس می‌فرموده و پیشوای مذاهب خمس به شمار می‌رفته و برای هر فرقه موافق مذهب آن فتوا می‌داده است (نگر: ص ۸۸۲ و ۸۸۳، متن وهامش). بر این پهنآوری دانش، باید ژرفای دانش او را نیز افزود که - نمونه را - به نوشته خودش، رساله مُنْتَجِ الْأَسْطَنْبُولِيَةِ فِي الْوَأَجِبَاتِ الْعَيْنِيَةِ را در «یک مجلس» تحریر فرموده است (نگر: ص ۷۴۶).

استاد مختاری - ادام‌الله‌تعالی توفيقه و جعل الخیر قائده و رقیقه - به باغبانی بوستان یرگل و نسرين میراث چنین مرد مردانه‌ای کمر هسته و طی چندین سال تلاش بی‌بسته و سختکوشانه احیاء میراث شهید - قدس سره - را آنگونه که انتظار می‌رفته، و بس بهتر از آن، به فرجام آورده است. آنگاه یک دسته گل دماغ‌پرور از آن را در قالب دفتر دوم مجموعه رسائل عرضه داشته؛ تَقَبَّلَ اللهُ تَعَالَى عَمَلَهُ بِمَنَه وَ كَرَمِهِ.

اختتام این قلم‌انداز را نقل به مضمون دو فائده از فوائد قلمی شهید قرار می‌دهیم از فوائد علم درایه و حدیث که چون منقول از خط آن بزرگوار بوده است، در شمار فوائد و متفرقات در اواخر دفتر دوم رسائل طبع گردیده<sup>۲۷</sup> و فقره اول، گفت و گوی زهری<sup>۲۸</sup> با عبدالملک بن مروان است که نمودار مساهمت «موالی» در بنای رفیع تمدن اسلامی است و حساسیت بنی‌امیه به ایشان و شهید - رضوان‌الله‌علیه - آن را از مقدمه‌ی این صلاح نقل کرده:

این صلاح در کتابش از زهری روایت کرده است که گفت: بر



شیر را بچه همی ماند بدو

تو به پیغمبر چه می‌مانی؟ بگو!

۶) جامی می‌گوید:

اینس کُنج تنهائی کتابست

فروغ صبح دانائی کتابست

یکی از مولفانی که اخیراً در باب «کتاب» کتابی تدوین کرده است، این شعر جامی را دست‌کم در دو جای کتابش آورده و یک بار به جای «کُنج تنهائی»، «گنج تنهائی» و بار دیگر «گنج دانائی» نوشته است!!  
۷) استاد بهاء‌الدین خرمشاهی، سالها پیش در نشر دانش مقاله‌ای خواندنی نوشت به نام «بازخوانی بهتر از بسیارخوانی» که در سیر بی‌سلوک تجدیدچاپ شده است.

۸) از برای دیدگاههای مختلف در فهم و تفسیر این حدیث شریفه نگر: شرح حکم نهج‌البلاغه، الشیخ عباس القمی، تحقیق: الدكتور باقر قربانی زرین، تهران، بنیاد نهج‌البلاغه، ط. ۱، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۴۲ و ۴۳؛ و: ارشاد المؤمنین الی معرفة نهج‌البلاغه المبین، السید یحیی‌بن ابراهیم الجحّاف، تحقیق: السید محمدجوادالحسینی الجلالی، قم، انتشارات دلیل ما، ط. ۱، ۱۴۲۲ هـ. ق / ۱۳۸۰ هـ. ش، ج ۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.  
۹) نگر: منیة‌المريد، تحقیق: رضا المختاری، ط. ۳، قم، صص ۳۶۵-۳۶۷.

۱۰) در این باره، نگر: ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تهران، انتشارات طرح نو، ج ۱، ص ۱.  
۱۱) نگر: منطق و معرفت از نظر غزالی، دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تهران، انتشارات امیرکبیر.  
۱۲) نگر: منیة‌المريد، ص ۷۰.  
۱۳) نگر: کتابخانه ابن طاووس، اتان کلبگر، ترجمه قرائی - جعفریان، قم، ۱۳۷۱ هـ. ش، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۳۰۱ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۴۹ و ۴۴۹ و ۵۸۴ و ۵۸۵.  
۱۴) نگر: رسائل الشهيد الثانی، ج ۲، ص ۸۵۷، هامش.

۱۵) از برای وصف اجمالی گوشه‌هایی از این روند، نگر: سراج‌السالکین، ملامحسن فیض کاشانی، به کوشش و پژوهش جویا جهانبخش، تهران، میراث مکتوب، ج ۱، ۱۳۸۰ هـ. ش. ص ۳۰ و ۳۱.  
۱۶) خوشبختانه اخیراً توجهی دوباره به میراث ابن ابی‌جمهور پدید آمده است شاید تکنگاری مستشرق آلمانی، خانم زاینه اشمیتکه، نیز که اخیراً درباره ابن ابی‌جمهور به زبان آلمانی نوشته و منتشر شده است، در صورتی که به فارسی یا عربی ترجمه شود، محققان این شاخه را در کاوش بهتر میراث و اندیشه وی مددکار گردد.

۱۷) دوست دانشورم، استاد شیخ رسول جعفریان - اَدَامَ اللهُ تَعَالَى معالیه - ، (شفاهاً) اظهار می‌فرمود که پاره‌ای گرایشهای باطن‌گرایانه حکیم استرآباد، میرداماد - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ الشَّرِيفَ - ، با فضای حروفیانه و نقطویانه استرآباد آن روزگار در پیوند و از همان حال و هوا متأثر بوده است؛ وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ.

۱۸) شهید - اَعْلَى اللهُ درجته کما شرف خاتمته - در اینجا تعبیر

سخن را شنیدیم! پس هر دو خاموش ماندند تا سخن مرد تمام شد. یحیی، با دست اشاره‌کنان، به مرد گفت که «بیا». او که می‌پنداشت می‌خواهند به او چیزی بدهند، آمد. یحیی به مرد گفت: چه کسی این سخن را برای تو حدیث کرد؟ گفت: احمدبن حنبل و یحیی بن معین. یحیی گفت: من ابن معین هستم و این مرد احمدبن حنبل ما هیچگاه چنین حدیثی نشنیده‌ایم...

مرد گفت: یحیی بن معین توئی؟

یحیی گفت: آری.

مرد گفت: همواره می‌شنودم که یحیی بن معین احمق است ولی

اکنون بیقین دانستم.

یحیی گفت: چگونه دانستی که من احمقم؟

گفت: خیال می‌کنی در دنیا جز شما دو نفر یحیی بن معین و احمدبن حنبل نیست؟! من خود از هفده احمدبن حنبل غیر از این، [حدیث نقل کرده و] نوشته‌ام.

سخن که به اینجا رسید، احمدبن حنبل روی خود را با آستینش پوشانید و گفت: بگذار برود. مرد هم استهزاگرانه برخاست [و برفت].

(نگر: صص ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷)

پی‌نوشت‌ها:

۱) نگر: زادالسالك (به ضمیمه ترجمه الشریعه)، شرح و پاورقی از ولی فاطمی، ج ۴، تهران، انتشارات پیام آزادی: ۱۳۷۷ هـ. ش، ص ۲۹.  
۲) نگر: همان، ص ۳۸ و ۳۹. این معنا را فیض - رَفَعَ اللهُ درجته - در ترجمه‌الشریعه نیز بیان فرموده: نگر: همان (بخش ترجمه‌الشریعه)، ص ۱۰۸؛ و: ترجمه‌الشریعه به کوشش صفر فلاحی، ج ۱، قم، انتشارات زائر: ۱۳۸۰ هـ. ش. ص ۲۹ و ۳۰.  
۳) سیمای کتاب، هادی ربّانی، ج ۱، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ هـ. ش. ص ۱۷۳ (از گفتار لرد اویوری).

۴) مینوی بر گستره ادبیات فارسی، به کوشش ماه‌نیر مینوی، ج ۱، تهران، انتشارات توس: ۱۳۸۱ هـ. ش. ص ۲۹۳؛ یا یک تصحیح جزئی.  
۵) اما برای دیدن پاره‌ای آداب‌دانی‌ها و دانش‌پروری‌های کتابخانه‌های فرنگ در باب استفاده از دست‌نوشته‌های اسلامی، نگر: جزیره بی‌آفتاب (گزارش سفر یکساله به انگلستان و اروپای غربی)، دکتر محمدجعفر یاحقی، ج ۱، بی‌تا، بی‌نا، صص ۱۵۸-۱۶۳ و ص ۲۶۲ و ۲۶۳، ۲۷۸ و ۲۷۹.

(ای کاش برخی از مسؤولان فرهنگی سرزمین ما، قدری از وقت عزیزشان را صرف مطالعه چنین گزارش‌هایی می‌کردند تا ببینند «اخلاق اسلامی»ی نصرانیان!؛ در حوزه دانش و فرهنگ چه می‌کند و کدامیک از ما وارثان حقیقی آنهمه آموزه‌های دانش‌پرور کتاب خدا و سنت پیشوایان - علیهم السلام - هستیم.

کلیدی و مهمی به کار برده است: «السلیقة» (ص ۷۸۵).

درباره این واژه نگر: لسان‌العرب، ابن منظور، ذیل سَلَق (ط). دارالمعارف، ۲۰۷۱/۳). گفتاوردهای ابن‌منظور در این باره حائز اهمیت است.

گفته شده است:

وَأَسْتَبْنَحُوهُ يَلُوكُ لِسَانَهُ

وَلَكِنْ سَلِقِي أَقُولُ فَأَعْرَبُ

(همان)

۱۹) یعنی درست همین چیزی که به اسم شیوه سنتی - و نه به رسم آن - در حوزه‌های علمیه ما، اعمال می‌شود!

حاشا که زَمَخْشَرِي و صاحب‌بن عِبَاد اینگونه عربی آموخته باشند!!  
۲۰) مصرع‌ای است از یک «چارانه» (رباعی)ی بیبل دهلوی که آغازینه‌ای چنین دارد: «تا همسبک مزاج طفلان نشوی...»

(۲۱) س ۱۶ ی ۴۳ و س ۲۱ ی ۷: یعنی: اگر نمی‌دانید از دانایان بپرسید.

۲۲) از مستشرق در گذشته، پروفیسور فریتس مایر، یادداشتهای فراوانی در باب صلوات بازمانده بوده که از سوی دو شاگرد وی، برنر را تکه و گودرون شوبرت، به صورت کتابی در ۵۳ فصل کوتاه سامان داده شده و به سال ۲۰۰۲ م (امسال) در لیدن به طبع رسیده است (نگر: مجله نشر دانش، س ۱۸، ش ۴، ص ۶۲).

باید دید آیا در کتاب او به ابعاد مختلف ادب کتابتی تسلیه هم پرداخته شده است؟

۲۳) نگر: منیة‌المیرید، ص ۹۱.

۲۴) شفاء‌الصدور فی شرح زیارة‌العاشور، تحقیق سیدعلی موحد أبطلحی، ط. ۳، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۲۹۴؛ و نیز نگر: همان، به تحقیق سیدابراهیم شبیری، ۱، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲۵) نگر: منیة‌المیرید، ص ۲۱۰.

۲۶) فارسی شده آن مقاله که به قلم این کمترین به فارسی ترجمه گردید و مدتها پیش در روزنامه انتخاب، چاپ شد، - ان‌شاء‌الله الرحمن - در قالب یکی از فصول ترجمه مع علماء‌التجف الأشرف مغنیه (ره) به همین قلم منتشر خواهد شد - و من‌الله التوفیق.

۲۷) وگرنه، اگر از دست قصص و حکایات برخی از قصه‌گویان و افسانه‌پردازان روزگار ما بود که در جامه دین‌گستری و نقل کرامات صلحاء، از درآمیختن راست و دروغ، و افسانه آلود ساختن حقائق پروائی ندارند، بلکه در این معرکه نام و نانی برای خود می‌خواهند و غم حقیقت‌دیانت نمی‌خورند، صد البته که این قلم بدانها نمی‌پرداخت.

ولی چنان که می‌دانیم وثاقت و وجاهت مردمانی چون شهید ثانی - قدس‌الله‌روح‌العزیز - حکایت دیگری دارد و در سخن امثال او حقگوئی و تنبیهی دیگر هست که نباید با خرافه‌پردازان و افسانه‌سازان مجلس‌آرا یکی گرفته شود - و نمود بالله من الخرافات و الجزافات.

۲۸) در مجمع‌البحرین آمده است: «... اذا قرأ القرآن أوالحدیث علی الشیخ یقول: أقرانی فلان آی حملنی علی أن أقره علیه.» (اعداد محمود

عادل، ۴۷۸/۳).

۲۹) به هنگام تسوید این سطور به دفتر نخست رسائل دسترسی نداشتیم ولی گمان می‌کنم در آن دفتر شهید - رفع‌الله‌قدره - از وجوب کفائی استنساخ کتب اربعه سخن رانده و از کم‌اعتنائی بعض اهل زمانه به حدیثنامه‌ها گله فرموده باشد؛ فلیراجع.

۳۰) مینوی بر گستره ادبیات فارسی، ص ۴۱۷.

۳۱) این حدیث را شیخ اسماعیل بن محمد العجلونی الجراحی در کشف الخفاء و مزیل الالیاس عما اشهر من الأحادیث علی السنة الناس (ط ۳۰، ۱۳۵۱ ه. ق، ۴۲۶/۱، ش ۱۳۶۹) آورده است و نوشته:

«قال النجم لایعرف بهذا اللفظ لکن عندابی نعیم عن عائشة رضی الله عنها أن الله یحب اذا عمل أحدکم أن یتقنه.»

۳۲) حدیث نبوی است نگر: شهاب الأخبار، به تصحیح میرجلال‌الدین محدث آرموی، ص ۳۶۵.

۳۳) شاید مهمترین چیزی که در زمینه آداب تصحیح و تحقیق متون قدیم، روا باشد بر سر آن با استاد مختاری - دام‌علاه - مواجه کنیم، بحث گزارش کردن یا نکردن تفصیل اختلاف نسخ باشد.

نظر حضرت استادی را در این زمینه، نگر در: منیة‌المیرید، ص ۶۹. این بنده - تجاوز الله عن سیئاته - نیز اجمالی از رای خود را در راهنمای تصحیح متون (ج ۱، ص ۵۳) بازگفته و تفصیلی از آن را در جایهای دیگر - والله أعلم بالصواب.

۳۴) چاپ دیگر این فوائد را نگر در:

میراث حدیث شیعه، دفتر هفتم، به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرائی خوئی، صص ۴۳۳-۴۵۴.

۳۵) این زهری، ابوبکر محمدبن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب زهری قرشی مدنی (مرگ: ۱۲۴ ه. ق) است. (نگر: میراث حدیث شیعه، پیشگفته).

او از مقربان دستگاه بنی امیه بود و در کتب عامه و خاصه، از أعوان ظلمه و مدلسان قلمداد شده است.

درباره او، نگر: جهاد‌الامام السجاد علیه‌السلام، السید محمدرضا الحسینی الجلالی، دارالحدیث، ۱۴۱۸ ه. ق، صص ۲۲۳-۲۳۱ و ۹۴ و ۹۵

...

دانستی است که زهری خود مردی نژادپرست بوده است و بدین سبب از موالی نقل حدیث نمی‌کرد؛ نگر: همان ص ۱۳۶.

۳۶) او شرف‌الدین حسین بن عبدالله بن محمد طیبی (درگذشته به ۷۴۳ ه. ق) است که شرحی بر کشف نوشته. (نگر: میراث حدیث شیعه، ۴۴۰/۷).

ابن عماد حنبلی در سُدَرَات سوانحی از احوال او نوشته است که آرزو و احترام خواننده را برمی‌انگیزد (نگر: سُدَرَات الذهب، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۶، ص ۱۳۷ و ۱۳۸).